

## در جستجوی آن لغت تنها

یک خوانش از:

منصور خورشیدی

یداله رویائی

انتشارات کاروان

تهران ۱۳۸۷

وقتی که روح راه  
از لاله‌ی گوشم می‌آویزد  
بهار می‌آید  
صفحه‌ی: ۱۲

رویائی سال‌ها در جستجوی خود، در حوالی شعر پرسه می‌زند. «در جستجوی آن لغت تنها» بهانه‌ی به خود رسیدن است، وقتی لغت مهمان ازلی شاعر می‌شود.

و او حس حضور پیدا می‌کند در کنار لغت، «پیش از ظهور مبهم حسی که نیست» رویائی مناظر زیبای لغت را، هر بار که به او فکر می‌کند. طلوع تازه‌ی خود در میان عمر رفته می‌کند. به امید کشف لغت تازه تلاش می‌کند، تا خود و مخاطب را در حیرت آن لغت تازه بنشانند. و رویائی اما در برابر همین لغت که مهمان ازلی او است قیام می‌کند تا با قیامتی از لغت، شعر را مهمان سطرهای سپید کاغذ کند. مبادله در همین جا صورت می‌گیرد، مبادله‌ی حرف و حرکت زبان در داخل زبان تا به اصل شناخت برسد. به «رفتار سبک» برسد. به همین دلیل رابطه خود را در جهان واژه‌ها بیرون از پرانتز می‌گذارد.

همیشه چیزهایی درهم  
دعوتی در هم از چیزی دارد  
و بین آن‌ها وقتی بینی هست  
رفتار سبک تند است

صفحه‌ی: ۲۲

اسطوره‌ی شعر معاصر ایران، دور از دیار، با ایران و شعر ایران و شاعرانش رابطه‌ی نزدیک دارد. در خلق شعر بی‌مرز عمل می‌کند. ایجاز و سرعت کلام در معماری شعر او نقش بسیار دارد.

رویائی می‌داند چگونه کلمه را در هوا شکار کند. و با عصب‌های بیدار همه‌ی فاصله‌های ذهنی را به سمت اصل و میل

به وصل دعوت کند.  
فاصله‌ای را فاصله‌ی دیگر  
طی می‌کند  
و آنچه را که می‌نگرم  
دیگر آنچه می‌نگرم نیست  
فراموشی شکل فضا می‌گیرد  
و حرف می‌گریزد از حرف  
صفحه ی: ۲۲

در طی عبور از همین فاصله است که در نگاه شاعر نظام استعاره به هم می‌ریزد و «هرچه در شباهت از مدار می‌افتد». اگر چه روایی نگاه خود را روی هیچ واقعیتهای متوقف نمی‌کند اما تلاش می‌کند که با استفاده از خلق موقعیت‌ها از واقعیت عبور کند و به ماورای آن برسد. حذف واقعیت حذف جهان بیرونی است اما در این جا نیز شاعر اطراق کوتاهی دارد برای رسیدن به علت غایی آن، رها کردن و بازگشتن، حرکتی که می‌تواند مکانیسم تفکر همه شاعران حجم‌گرا باشد، مکانیسم بی‌مرزی که در آن هر که در شعر امضای خود را دارد. و روایی امضای خود را.

«پرسه‌ی زانو در زخم / و تازیانه‌ی امضا بر پشت».

چنین تفکری از حیات تازه‌ی تصویر به تکوین حجم می‌رسد. به کشف ریشه‌های فکری و فلسفی آن در شعر. نکته‌های حرف را می‌گوید. مرز و مانع را از آن سوی حرف بر می‌دارد تا به سرعت در جستجوی لغتی، مخاطبان شعر خود را به حیرت حرف بنشانند.

و در همین جستجو است که خلق قطعه درکار او واریاسیون می‌گیرد، و واریاسیون افق گسترده‌ای را می‌گشاید که در آن هر شاعری می‌تواند سهمی در آفرینش آن داشته باشد چنانکه در خلق واریاسیون‌های «ظهر بردار» دیده‌ایم. (وبلاگ روایی)

افسون ظهر، عدل ظهر و تن که هیأت هوایی خود را رسم ریسمان در آسمان می‌سازد. شاعری که فتح گذشته می‌کند و نگاه به عمر رفته، وقتی که عمر زیر پای لغت له می‌شود.

در ابتدای واژه  
همیشه غایت چیزی که واژه نیست می‌آید  
که آنچه می‌بینم  
از سرعت آنچه هست می‌گذرد.

صفحه ی: ۱۵

برای شاعر غایت همه چیز زبان است. و لغت مهمان ازلی او. مسیر این نگاه صراحت رو به رو را پشت سر می‌گذارد. تا ادامه نگاه او را سبک کند. یعنی در آفرینش شعر سهم بیشتری را به مخلوق خود (قطعه شعر) بدهد. نه به خالقی که اوست.

«من به قدرت خلق اهمیت نمی‌دهم، مهم مخلوق من است.»

مجله‌ی عاشقانه - ویژه‌ی روایی - شماره‌ی هفت

معنی این حرف، نگاه تازه به جهان است. و عرضه‌ی شعری که پسند مردم جهان باشد. به همین جهت است که نشان شوالیه از «فرهنگ و هنر فرانسه» دریافت می‌کند. از این منظر تلاش روایی را باید قدر دانست.

شاعری که شعر را هنر زبانی می‌داند. و فاصله‌ی بین فکر تا بیان فکر را تنها زبان او پر می‌کند حتی رسم ضلع سوم حرف را، و دیدن اضلاع ندیده را که به شاعر کمک می‌کند. تا کلمه را که مایه‌ی زبان و سرمایه‌ی شاعر است در هوا شکار خود کند!

شکار شعر در فضا، هنگامه‌ی فکر کردن به هوا، و رسیدن به شعرهای هوایی،

می مانم می مانم  
در همین هواها  
با پرهایی از هوا می مانم  
فضاهایم را سفر از بال‌هایم می گیرد  
صفحه‌ی: ۶۷

هنر زبانی یعنی همین، طی هوا، فضا، طی کردن فاصله از لغت تا جای آن در مصراع و رسیدن به یک قطعه شعر. که می‌گوید فکر از بیان فکر زاده می‌شود نه برعکس. عمر چهل ساله باید پشت این هنر زبانی باشد تا بگوئی. تا در همین هوا بمانی و فضا را شکار خود کنی. چطور؟

«چطور به شعر بگویم که شعر حیاتِ حجمِ دهان من است و حیات من است در هوای گریخته از دهان من و ریخته در گم هوای همه این همه هوا هوای گم میان شما و می گم میان هواهای بی صدا و صدا که سایه و همسایه‌ی هوای بلا فصل و فوری خودش است؟»

لذت تو در خوانش این عبارت آن جاست که تمام جمله را یک نفس تا ته بخوانی به گونه‌ای که تمام جمله جایی برای نفس تو باشد. سینه‌ت تو باشد. من آن را این طور می‌خوانم.

عطش شاعر چیزی جز رسیدن به شعر و به آن سوهای شعر نیست. که تمایل خود را در عبور از فاصله‌ها نشان می‌دهد. آن چه را که از جهان اطراف و جهان آن‌سوتر دریافت می‌کند. جهان شاعر در مشاهده‌هایش حضور دیگری در شعر دارد با قلمرو بیکرانه، تصور صورت‌هایی که اشتیاق او را با جهان بلافصل آن سویی او گره می‌زند.

در پشت سر نگاه من از دور دست می‌آید

و در کنار راه توقف می‌کند

کنار راه توقف

جایی برای نگاه من است

میان راه و من روی راه

حدیث حذف من و فاصله است

صفحه‌ی: ۷۲

این آن شاعری است که دور دستی از پیش رو در پشت سر دارد. آن گاه که به هوای روبرو فکر می‌کند، و به آسمان بالای سر، با پرنده، بی پرنده، با پر، بی پر، با بال، بی بال، بی خال، با خال (یک پرنده خال آسمان). حلقه زدن یک تصویر در تصویر دیگر، مخاطب چنین شعری در خوانش شریک شاعر می‌شود.

شاعر با ارتباط تو در توی واژگان به ادغام گوهرین غایت اشیا، تجربه نگاه، نوع برخورد با کلمه، وارد قلمرو معماری یک قطعه شعر می‌شود. در این نوع از کارکردهای زبانی است که به شعری متفاوت می‌رسیم.

پدیدن از بُعدی به بُعد دیگر برای آن چه از زبان توقع داریم. خلق یک رابطه‌ی چند گانه با جهان کلمه و شناخت پدیده‌هایی که به تمنای شاعر تن می‌دهند. تا در اداره‌ی صفحه‌ی سفید رو سفید شود.

آسمان خالی از پرنده

آسمان بی پرنده

آسمان بی پر از پرنده

آسمان بی پر

آسمان بی پرند

آسمان بی

آسمان با

آسمان بال  
آسمان خالی آسمان خال  
آسمان یک پرنده  
یک پرنده خال آسمان  
صفحه‌ی: ۵۳

«در جستجوی آن لغت تنها» تمام ویژگی کتاب‌های چاپ شده‌ی رویا را در خود دارد. سرشت و سرنوشت همه‌ی آن کتاب‌ها را در این کتاب می‌توان دید. مهم‌ترین شعرهای چاپ شده و نشده‌ی رویائی در این کتاب دیده می‌شود.

شعرهای «رفتار سبک»، «من پرخاش»، «در لحظه‌ی خاکستر»، «شعر سنگ»، و لمس پُر از تجربه‌های تکنیکی، همراه با تنوع فرم و تلاش برای کشف حرکت در استعاره، و همه برای کشف جای کلمه در قطعه است.

«سلطنت لغت» را در این شعرها می‌توان مشاهده کرد. که با جان و زبان شاعر گره خورده‌اند. این کتاب اکنون رویا را می‌سازد، که چیزی جز گذشته‌ی او نیست. که «هم مامور تکوین خود و هم محصول تکوین خود شده‌اند».

سیمای کوه از معانی درهم

درهم می‌ماند

وقتی که جای پای فراری بر سنگ

سیمای سنگ را

پرچم می‌کند

صفحه‌ی: ۱۲۹

در «در جستجوی آن لغت تنها» همه اشیا و پدیده‌ها در حال شکل‌گیری و تکوین هستند. بطوری که تکوین آن‌ها در قطعه، زندگی بیرون از قطعه‌شان را حذف می‌کند. و در این کار برخی لغت‌ها در تخیلی‌ترین شکل نمادین‌شان برای اولین بار در این کتاب آمده‌اند، برخی به اشاره برخی به دعوت خود او. و از خود او نقل می‌کنم: «این کتاب بیش‌تر از کتاب‌های دیگر نشان می‌دهد که من در عمرم با زندگی کلمه‌ها چگونه زندگی کرده‌ام. (مقدمه کتاب، نامه به آرش جودکی)

تجربه و مهارت رویا در به کارگیری کلمه به جریان آب در رود خانه می‌ماند. آب مقصد خود را می‌شناسد. یعنی کلمه بی‌دخال اندیشه یا از پیش اندیشیده شده جایگاه خود را در مصراع یا در طول یک قطعه شعر می‌داند. چنین رویکردی از کلمه در کار کمتر شاعری دیده می‌شود.

و مرگ

شکل طناب بود، منتظر مرگ

و روی راه، منتظر مرگ

با مرگ منتظر می‌رفت

صفحه‌ی: ۵۸

آن‌که می‌گوید شعرهای رویائی مخاطب خاص دارد. چندان حرف درستی نیست. درست آن است که هنوز مدتی از چاپ این کتاب نگذشته که نایاب شده است. یعنی همه‌ی مخاطبان رویائی حرفه‌ای و از نوع خاص هستند؟ بله، ولی اتفاقاً بسیاری از کتاب‌های او امروز در دستان افراد غیر حرفه‌ای است که جابه‌جا می‌شود.

آن‌چه از درون شاعر به بیرون راه پیدا می‌کند، می‌تواند در درون دیگران راه باز کند. نمونه: اقتراح رویائی از «واریاسیون ظهر بردار» بود. آن‌ها که به این اقتراح پاسخ گفتند، همه شاعر بودند که به این موجود زبانی لیبیک

گفتند، شاعرانی که از «رقص کشته بر نظارهٔ ظهر» واریاسیون‌های خودشان را ساختند، و در میان آن‌ها کارهای قوی کم نبود که نشان می‌داد «واریاسیون» آنقدرها هم «محصول نتوانستن» نیست. اگر چه «ادامه‌ی آن است، ادامه‌ی آغازی است که می‌خواهد آغاز بماند».

و رقص کشته بر نظاره‌ی ظهر

ظهر هوا را

یک چکه می‌کند

به سینه‌ی دیوار

صفحه‌ی: ۱۲۰

رویائی به خوبی می‌داند. کجا ذهن مخاطبان خود را درگیر متن کند! و او را سازگار با واژگان خود دعوت به سرایش شعر کند. شعری که محصول یک تفکر جمعی باشد. «وقتی نگفتنی می‌خواهد گفتنی بشود». چرا که «پایان خود را دیده است و چیزی ندیده است، پایان خود را حریق خود کرده است و در آن سوخته است». در سبک‌شناسی برای ارزیابی انگیزه‌های فردی یا گروهی این تفکر برای شعر عرضه می‌شود. که از قلمرو مشاهده خارج است. زیرا تن به متن کارکردهای بیانی می‌دهد. در شعر ایران از سبک عراقی تاکنون این تفکر مطرح بود برای آنان که «ترسیمی از نگاه موازی دارند»

در موازی حرکت

در موازی اتفاق

در موازی حرکت رازی‌ست

در موازی اتفاق مفهومی

در موازی جز توازی اتفاق نمی‌افتد

و اتفاق ترسیمی از نگاه‌های موازی‌ست

که مثل حجم با خود موازی می‌ماند

صفحه‌ی: ۱۴۰

هرکس با هر بیانی می‌تواند این پدیده‌ی سبکی را به شکل خودش بنویسد. و در برابر انگیزه‌ها واکنش نشان بدهد. تا به ارزش‌های مربوط به معیار حجم برسد. زیرا هر سبک تدارک یک بیان جدید برای شاعر است. به‌ویژه کسانی که به «واریاسیون» پاسخ گفته‌اند. یعنی موازی کاری، چون از بیرون وارد متن شده‌اند.

و سطح، سطح مفرد

در انفجار سطح، جمع می‌شود

و سطح جمع، جمع تمام مفردها است

هر مفردی در انفجار خودش جمع می‌شود

صفحه‌ی: ۱۳۲

جمع همین مفردها زمینه را برای آفرینش یک حرکت تازه آماده می‌کند. اگر به موخره‌ی لبریکته دقت کرده باشیم، رویائی می‌گوید: (حرکت‌های ذهنی من خیال‌های مرا از همان جایی برمی‌دارند که ابتدا در «دلتنگی»ها شناختم و به همان جایی می‌برند که جاه‌طلبی‌های من از شعر حجم، و در شعرهایی مثل «در جستجوی آن لغت تنها» به زمین می‌گذارند.)

دیوانه‌ی باد کیست

کیست جنون می‌گیرد از باد

هر بار که باد بار می‌شود

در جستجوی آن لغت تنها

سکوی سرخ

با برجی از نگاه

معراجی از نثار می‌شود

که هیچ سمت ندارند

وقتی که می‌پرند

صفحه‌ی: ۱۸

سکوی سرخ، سکوی پرتاب، و سکوی پرش واژه‌هاست. سکوی سرخ چه می‌تواند باشد جز آن عضله نیرومندی که در دهان ما می‌چرخد؟

کار ذهن در مکانیسم تصویر برای شاعر کشف حرکت است، کشف عامل سوم حرف که از دل واقعیت بر می‌خیزد. در همین نقطه یک حجم ذهنی حضور خود را در مصراع نشان می‌دهد. کار شعر در این قلمرو تحریک یک تفکر است.

کیست نهایت را در بی نهایت

بن بست می‌کند

کیست راه گذر را می‌بندد؟

صفحه‌ی: ۸۹

شاعر در این جا حرف نگفته را از خود باقی می‌گذارد. یعنی کیست؟ که راه گذر را می‌بندد تا عبور یک جریان واقعی را از حرکت باز دارد. حضور چیزی که غایب است. قدرت است. می‌تواند مرز و مانع را بر دارد. و خود در دل متن ماندگار شود.

این شاعر است که حذف فاصله می‌کند، و به زبان هویت و قدرت می‌دهد.

دهان بسته کهکشانی منجمد از مرداب

آهسته باز می‌شود

و جنگل را در گوش من

خسته می‌کند

آهسته حرف بزن

تا سرقت سلاح من از لب‌ها در لب‌ها

پنهان کنند

مرداب و کهکشان را

صفحه‌ی: ۶۱

«علامتی از مفهوم دانستن و شناخت، چیز معلومی که در مجهول می‌گذرد». درک خواننده با همین تصویرهای مرداب و کهکشان به تعالی می‌رسد. چون در ذات هر پدیده‌ای علامت‌ها و نشانه‌هایی وجود دارد که زمینه را برای درک موقعیت جدید آماده می‌کند.

در چرخ‌های خود قوش

چرخ کبوترها را

از آسمان

آبی تر

و روی صفحه انتظارِ مرا تاس

یک دست تا س

از اتفاق

خالی تر

صفحه‌ی: ۹۳

معراج کبوتران را کیست که در هم می‌ریزد. چرخ کبوتران را کیست در فضا از پرواز می‌اندازد. در حقیقت حضور قوش تکه‌ای از شاعر را با تکه از کبوتر، از فاصله می‌اندازد. و تکه‌ای از مخاطب در متن می‌افتد. حذف فعل در آخر هر بند، از این شعر کوتاه افق بیکرانی برای دخالت خواننده و شرکت او در خوانش شعر باز می‌کند. این نوع حذف از آن نوع حذف‌هایی نیست که در سال‌های اخیر مد شده بود (که کلمه‌ای و یا فعلی از یک ضرب‌المثل آشنا را حذف کنیم تا خواننده بقیه‌اش را خودش حدس بزند) که یعنی «معنا زدائی!» و یا افعال مقلوب و مجعول در مصرع بیاوریم چون می‌خواهیم «پست مدرن» باشیم: من در مصرع‌ها خرابکاری می‌کنم چون هوس کرده‌ام که از این به بعد «نیمائی» نباشم (که انگار قبلاً بوده است!) بر عکس در کتاب «در جستجوی آن لغت تنها» ابداعات زبانی هر کدام برای خودش حکمتی دارد، که سهمی در فرم قطعه دارند، که اگر عمری بود روزی به آن‌ها خواهم پرداخت. تمام تلاش شاعر این بوده است که با گریز از سطح واژگان به عمق شعر راه پیدا کند تا به کشف آن لغت تنها در متن برسد.

لغت که تنها نیست! احساس می‌کنم که شاعر تنهاست، در برابر کتاب بسته‌ای که امروز باز مانده است تنهاست. یعنی حضور هویت شاعر در زبان شعر. که تا همین اکنون تنهای تنها تلاش می‌کند تا سهمی از حضور مخاطب را «در جستجوی آن لغت تنها» با خود همراه و یا راه کند. در آسمانی خالی از پرنده!

و تمام آسمان بی پرنده -

مثل یک پرنده خال آسمان

خال یک پرنده آسمان

خیال یک پرنده آسمان

یک پرنده در خیال آسمان

یک پرنده یال آسمان

آسمان خیال یک پرنده

در خیال یک پرنده آسمان

صفحه‌ی: ۵۳

معدالک فکر نمی‌کنم که روایی در این کتاب با همه‌ی تلاش چهل ساله‌اش به آن «لغت تنها» رسیده باشد! او هنوز در جستجوی خود باقی است، و تصور می‌کنم که تا همیشه منتظر آن لغت تنها می‌ماند. همیشه در برابر خود: در «ظلمت زبان».

چیزی از آینه در من می‌کاهد

و انتظار صخره‌ی سرخ

نوک زبان تو امید آمدن لغتی ست

لغتی که نمی‌آید

صفحه‌ی: ۴۷

۶۰ نوشتا